

محرک‌های اقتصادی تهاجم عراق به ایران: از تصور تا واقعیت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۴/۱۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۵/۱۵

نویسنده: دکتر عبدالله فنی‌لوی^۱

چکیده

تجاوز ارتش عراق علیه ایران تحت تأثیر انگیزه‌های مختلفی قرار داشت. در این مقاله محرک‌های اقتصادی این تهاجم مورد بررسی واقع شده است. در آستانه آغاز جنگ، دولت عراق از طریق تهاجم به ایران در صدد بود ضمن تأمین منابع جدید برای رونقدهی به اقتصاد ملی، دسترسی ایران را به منابع استراتژیک خویش باز دارد. در صورت تحقق این سناریو، ضمن اینکه فضا برای تثبیت رهبری منطقه‌ای عراق تا حدی تسهیل می‌شد، موقعیت و اعتبار منطقه‌ای ایران به شدت آسیب می‌دید. اما آنچه در عمل اتفاق افتاد، بسیار متفاوت از پیشبینی رهبران رژیم بعث بود. حمله به ایران به جای تبدیل عراق به رهبر جهان عرب، زمینه افول و سقوط حکومت حزب بعث را فراهم ساخت.

کلید واژه‌ها: قدرت ملی، اقتصاد ملی، جنگ، اشغالگری، نفت، رژیم بعث، انقلاب اسلامی ایران، جهان عرب.

محققان جنگ ایران و عراق در تبیین علل و دلایل بروز و استمرار این جنگ غالباً روی متغیرهای سیاسی، ژئواستراتژیک و ایدئولوژیک تأکید کرده‌اند. موضوع ریشه‌های اقتصادی جنگ ایران و عراق یکی از حوزه‌های نسبتاً مغفول جنگ است. البته نحوه تأثیرگذاری متغیرهای اقتصادی بر جنگ را از زوایای مختلف می‌توان مورد توجه و تحلیل قرار داد. برای مثال، مقوله اقتصاد به مثابه هدف مورد توجه قرار می‌گیرد. از یک سو، صدام حسین به واسطه برخورداری از توانمندی‌های اقتصادی (در شرایطی که اوضاع اقتصادی ایران به سبب حوادث انقلاب آشفته بود) انگیزه تهاجم به خاک ایران را به دست آورد و از سوی دیگر، از طریق تهاجم به ایران در پی رسیدن به برخی اهداف اقتصادی بود. هر دو موضوع به نحوی آغاز جنگ را با متغیر اقتصادی تبیین می‌کنند.

این مقاله در صدد است جنگ ایران و عراق را با توجه به متغیر اهداف اقتصادی رژیم صدام حسین مورد بررسی قرار دهد. البته این لزوماً بدین معنی نیست که جنگ ایران و عراق صرفاً با محرک‌های اقتصادی شروع شد. متغیرهای مختلفی در شروع جنگ دخالت داشتند که برخی ریشه در شرایط عراق داشتند و برخی دیگر از اوضاع و احوال ایران نشأت می‌گرفتند. حوادث مختلفی از جمله اختلافات مرزی، انقلاب اسلامی، اشغال سفارت آمریکا و رسیدن صدام حسین به مقام ریاست جمهوری، در تحریک رژیم بعثی عراق برای جنگ با ایران اثرگذار بودند. این مقاله صرفاً روی محرک‌های اقتصادی رژیم صدام تمرکز دارد. فرضیه ما این است که حمله عراق به ایران قویاً تحت تأثیر اهداف ژئواکونومیکی رژیم بعث قرار داشته است. ناکامی صدام در دستیابی به این اهداف باعث شد از کویت به عنوان یک جایگزین استفاده کرده و پس از پایان جنگ با ایران این کشور را تحت اشغال قرار دهد. به منظور دفاع از فرضیه مذکور، حتی‌الامکان از شواهد و اطلاعات مستند مکتوب استفاده خواهد شد. پیش از ورود به این موضوع، لازم است ابتدا مبانی نظری بحث شناسایی شوند.

۱. تمهیدات نظری

در مورد اینکه چرا یا در چه شرایطی یک دولت به حمله نظامی اشغال‌گرانه علیه دولت دیگر اقدام می‌کند، دو مجموعه از تئوری‌های اقتصادی وجود دارند: ۱. تئوری‌های مارکسیستی، و ۲. تئوری‌های مرکانتیلیستی - رئالیستی. نکته محوری تئوری‌های مارکسیستی این است



که میل به توسعه‌طلبی در نظام سرمایه‌داری موجب گرایش به تهاجم و جنگ می‌شود. لنین در مقام یکی از صاحب‌نظران برجسته در این حوزه بر این نظر بود که کشورهای متکی به نظام سرمایه‌داری به منظور تصاحب بازارهای فروش و تأمین منابع و نیروی کار ارزان خواه ناخواه به رقابت بر سر این اهداف گرایش دارند. این وضعیت از دو جهت موجب منازعه و جنگ می‌شود: یکی از طریق رقابت میان قدرت‌های سرمایه‌داری که زمینه منازعه میان آنها را فراهم می‌سازد و دیگری از طریق تلاش برای نفوذ و کنترل ممالک خارجی که ممکن است زمینه نزاع بین قدرت سرمایه‌داری و ملت‌های تحت استعمار را فراهم سازد. بنابراین، به خاطر وابستگی نظام‌های سرمایه‌داری به بازارها و منابع تولید، وجود منازعات بین‌المللی و جنگ در جهان اجتناب‌ناپذیر می‌شود (لنین، ۱۳۸۴).

نقطه نظرات لنین و همفکرانش بعدها از زوایای مختلف مورد انتقاد واقع شد. بعدها مارکسیست‌های جدیدتری به ارائه نظرهای خود پرداختند. از جمله نمونه‌های متأخر در این گروه دیوید هاروی، جغرافی‌دان و متفکر چپ‌گرای روابط بین‌الملل است که در کتاب امپریالیسم نو، سیاست تهاجمی و جنگ‌طلبانه دولت آمریکا در دوره جورج بوش را به منطق سرمایه‌داری نسبت داده است. به نظر هاروی، تا پیش از روی کار آمدن بوش، امپریالیسم آمریکا شکل نولیبرال داشت، اما پس از روی کار آمدن وی جلوه نومحافظه‌کارانه پیدا کرد. بر همین اساس بود که سیاست خارجی آمریکا تهاجمی و جنگ‌طلبانه شد. هاروی معتقد است انگیزه اصلی آمریکا از جنگ در خاورمیانه (با دولت‌های مخالف آمریکا) تسلط بر نفت این منطقه است، چرا که با کنترل شریان نفت این منطقه کنترل اقتصاد جهانی تا مدتی (شاید حدود نیم قرن) امکان‌پذیر می‌گردد (Harvey, 2003).

تئوری‌های مارکسیستی از جمله نمونه‌های فوق‌الذکر اگرچه اقتصاد را عامل تهاجم، جنگ و اشغال‌گری می‌دانند، اما به نظر نمی‌رسد در مورد حمله رژیم عراق به ایران قدرت تبیین کافی داشته باشند، چرا که عراق دوره صدام حسین نه یک کشور سرمایه‌داری بود و نه اصولاً برنامه مشخصی برای تبدیل شدن به یک قدرت سرمایه‌داری داشت. برعکس، دولت بعثی عراق تمایلات سوسیالیستی داشت و در دوره جنگ سرد نیز به همکاری با اتحاد شوروی روی آورده بود. به نظر می‌رسد توسعه‌طلبی رژیم بعث و علی‌الخصوص تحمیل جنگ بر ایران با رویکردهای مرکانتیلیستی و رئالیستی به نحو گویاتری قابل تبیین است. در رویکرد مرکانتیلیستی علی‌رغم اینکه اقتصاد به مثابه عامل قدرت نظامی و احیاناً محرک جنگ و اشغال‌گری شناخته می‌شود، اما لزوماً بستر سرمایه‌داری ندارد. دولت‌ها



به توانمندی اقتصادی به مثابه عنصر کلیدی قدرت ملی می‌نگرند و به منظور تقویت موقعیت قدرت ملی به انباشت ثروت گرایش می‌یابند. زمانی که پی‌گیری منافع اقتصادی توسط دولت به مثابه یک ضرورت حداقلی و برای تضمین امنیت و بقای دولت انجام شود، مرکانتیلیسم شکل تدافعی می‌یابد. اما اگر با بلندپروازی‌های ملی و توسعه‌طلبی فراملی همراه باشد، مرکانتیلیسم حالت تهاجمی پیدا می‌کند. کمیابی منابع و محصولات اقتصادی از یک طرف و ضرورت آن برای قدرت ملی از سوی دیگر، باعث می‌شوند ملاحظیات اقتصاد ملی مستعد منازعه و جنگ شوند و دولت را وارد بازی‌ای کند که بعضاً پایان مشخص و پیش‌بینی شده‌ای ندارد (Gilpin, 1987: 31-32).

براساس تفکر مرکانتیلیستی، ثروت خوب است، چرا که می‌تواند عامل قدرت و امنیت سیاسی باشد. مرکانتیلیست‌های قدیمی بر این اعتقاد بودند که برتری در ثروت و پول باید هدف اصلی دولت‌ها به منظور تأمین برتری سیاسی باشد. یک ایده رایج میان آنها این بود که این برتری در ثروت با تراز تجاری مثبت بدست می‌آید. فرانسیس بیکن بر این باور بود که تراز تجاری نشانه‌ای از تراز بزرگی یا قدرت است. به نظر وی، دولت انگلستان با افزایش صادرات و بهبود تراز تجاری زمینه برتری بر رقبای خود را فراهم می‌سازد. در این چارچوب، برنده کسی است که بردش با باخت دیگری همراه باشد (بازی حاصل جمع صفری). از آنجا که بسیاری از مرکانتیلیست‌ها منابع اقتصادی جهان را ثابت تصور می‌کردند، معتقد بودند هر دولتی که منابع بیشتری را تصاحب کند، قدرت بیشتری خواهد داشت، چرا که علاوه بر برخورداری از منابع، فرصت تصاحب آنها را از دیگران سلب می‌کند. بعلاوه، هر چه دولتی ثروتمندتر باشد، می‌تواند سریع‌تر و مؤثرتر تسلیح شده و فرصت تهاجم را از دیگران سلب کند. در این بازی، برنده رقابت اقتصادی در واقع برنده مسابقه تسلیحاتی خواهد بود و برنده مسابقه تسلیحاتی پیروز جنگ خواهد بود. از این رو، جنگ سیاسی و نظامی تابع جنگ اقتصادی می‌باشد. جمع‌بندی نهایی اینکه امنیت ملی هر کشوری تابع سطح توانمندی اقتصادی آن می‌باشد (Coulomb, 2004: 18-21). اگرچه مرکانتیلیست‌ها ضرورتاً ورود دولت به جنگ و پذیرش هزینه‌های گسترده آن را تجویز نمی‌کردند، اما تفکرشان خواه ناخواه زمینه‌ساز اختلاف و جنگ بوده است. این ارتباط در ادبیات رئالیستی روابط بین‌الملل به نحو روشنی تبیین شده است. سه مفروضه عمده رئالیسم عبارتند از اینکه اولاً، دولت‌ها مسلط‌ترین و مهم‌ترین کنش‌گران عرصه اقتصاد بین‌الملل هستند، ثانیاً، دولت‌ها در پی حداکثرسازی قدرت‌شان هستند، چرا که امنیت‌شان



را تابع قدرت خویش می‌دانند، و ثالثاً، دولت‌ها بازیگرانی خردمند هستند و در این راستا از هرگونه ابزاری از جمله اقتصاد به منظور تقویت خویش یا تضعیف دیگران بهره می‌برند (Frieden and Lake, 2000, 12-13). بر اساس رویکرد رئالیستی، فعالیت‌های اقتصادی در چارچوب اهداف و منافع مربوط به امنیت ملی تعریف می‌شوند. از آنجا که کلیه دولت‌ها بر سر قدرت و امنیت رقابت می‌کنند، نوعی فضای هابزی حاکم شده و روابط بین‌الملل مستعد برخورد و نزاع می‌شود. بنابراین، جنگ پدیده‌ای گریزناپذیر بوده و تکلیف دولت‌ها این است که برای پیروزی در جنگ‌ها برنامه‌ریزی داشته باشند (Waltz, 2001).

در چارچوب اقتصاد سیاسی رئالیستی، یکی از مهم‌ترین عوامل اقتصادی بروز جنگ، کمیابی منابع است. با بررسی جنگ‌هایی که طی سده‌های اخیر بین دولت‌ها شکل گرفته، می‌توانیم به روشنی نقش کمبود منابع را در تحریک منازعات و جنگ‌ها درک کنیم. مشکل کمیابی به خصوص در منابع طبیعی تجدیدناپذیر مثل نفت بارزتر است. در گذشته، جنگ‌های بسیاری بر سر قلمرو سرزمینی انجام می‌شد، به این منظور که از پتانسیل‌های طبیعی سرزمین جهت جبران کمبودها استفاده شود. کمبود منابع از چند طریق موجبات بروز جنگ را فراهم می‌کند. از جمله اینکه کمبود منابع باعث می‌شود دولت در تأمین نیازهای ضروری خود با مشکل مواجه شود. کمبود منابع باعث می‌شود دولت برای کمک به تأمین مایحتاج مردم بار مسئولیت سنگینی داشته باشد، به نحوی که در صورت قصور از آن، مشروعیتش متزلزل گردد. کاستی‌ها و ناکامی‌ها باعث می‌شوند دولت به سمت گزینه تهاجم و اشغالگری و غارت ممالک دیگر کشیده شود. این قاعده به خصوص در مورد کشورهای کمتر توسعه‌یافته‌ای که قابلیت‌های لازم برای نوآوری و تولید را ندارند، بیشتر صدق می‌کند (Billon, 2000: 22-23).

کمبود منابع، مشکلی محدود به چند کشور توسعه‌نیافته نیست، بلکه گستره جهانی دارد. حتی کشورهای ثروتمند و توسعه‌یافته‌ای نظیر ایالات متحده نیز برای تأمین بسیاری از نیازهای خویش به خارج وابسته‌اند. این وابستگی، امری طبیعی بوده و دولت‌ها از طریق تجارت سعی می‌کنند آن را رفع کنند. اما مشکلی که رئالیست‌ها بر آن تأکید دارند، این است که وابستگی همواره ممکن است به صورت یک نقطه ضعف ظاهر شده و دولت‌های دارنده یک کالای خاص از آن به عنوان سلاح سیاسی علیه ممالک وابسته به آن کالا استفاده کنند. برای مثال، آمریکا و متحدان غربی‌اش در دهه ۱۹۷۰ به سبب تحریم نفتی اعراب با مشکلات دست و پاگیری مواجه شدند. بنابراین، مشکل وابستگی، فراگیر



بوده و حتی برای جوامع توسعه‌یافته نیز تهدیدزاست. در حال حاضر یکی از مهم‌ترین عوامل حضور نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس تأمین امنیت جریان انتقال نفت است. این حضور نظامی بعضاً به سمت یک جنگ تهاجمی میل می‌یابد، به نحوی که در سال ۲۰۰۳ کشور عراق به تبع تهاجم نظامی آمریکا اشغال شد و رژیم صدام ساقط گردید. در مورد تهاجم نظامی عراق علیه ایران نیز تئوری فوق‌گویاتر به نظر می‌رسد. در اینجا فرضیه مقاله روشن‌تر می‌گردد، بدین معنی که ناامنی اقتصادی عراق یکی از عوامل مهم تحریک رژیم صدام به حمله علیه ایران بود. رفتار عملی عراق در جریان جنگ نشان داد این کشور صرفاً به الغای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر راضی نیست، بلکه خواهان الحاق استان خوزستان ایران به خاک خویش است. تئوری رئالیستی «وابستگی اقتصادی به مثابه عامل محرک جنگ» چارچوب نظری مناسبی برای درک این قضیه ارائه می‌دهد. پیش از تهاجم عراق به ایران، رژیم صدام حسین قویاً تحت تأثیر مشکل ناامنی و آسیب‌پذیری اقتصادی قرار داشت. تصور رژیم عراق این بود که با الحاق خوزستان می‌تواند تا حدی از بار ناامنی اقتصادی کاسته و به تبع آن، زمینه مناسب‌تری برای اعمال طرح‌های سیاسی بلندپروازانه خویش در منطقه فراهم کند. چنین تصویری باعث شد پذیرش ریسک حمله به ایران برای دولت عراق آسان‌تر گردد، هر چند که در عمل نتایج متفاوتی حاصل شد. طی مباحث بعدی این موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. شرایط اقتصادی عراق در آستانه شروع جنگ

پس از انقلاب ۱۹۵۸، رهبران سیاسی عراق روند نوینی از آزادسازی و توسعه اقتصادی را آغاز کردند که این پروژه در عمل ضمن کسب دستاوردهای قابل توجه با موانع مختلفی مواجه بود. تغییرات سریع در تحولات سیاسی و کودتاها از موانع مهم شکوفایی اقتصاد عراق بودند. پس از کودتای بعثی‌ها در سال ۱۹۶۸ رژیم سیاسی نسبتاً قدرتمند و با ثباتی حاکم شد که برای رشد و توسعه اقتصادی کشور اهمیت فراوانی قایل بود. رهبران سیاسی جدید از جمله صدام حسین به منظور تحقق اهداف بلندپروازانه خویش به توسعه همکاری اقتصادی با ممالک خارجی پرداختند. توسعه بخش نفت یکی از اهداف مهم دولت بود. از آنجا که رهبران عراق به منظور مدیریت بهتر امور نیازمند آرامش و ثبات سیاسی بودند، ابتدا گام‌هایی جهت تنش‌زدایی در منطقه برداشتند. امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر با ایران از نتایج این نگرش بود. با این حال، مشکلاتی نظیر کمبود

پرسنل متبحر، نبود مدیریت کارآمد و ضعف نیروی کار متخصص به خصوص در بخش صنعت، برنامه‌های توسعه بلندپروازانه حزب بعث را با مشکل مواجه می‌ساخت. اگرچه درآمدهای نفتی دولت را امیدوار کرده بود، اما این به تنهایی برای صنعتی شدن کشور کافی نبود. متحد استراتژیک عراق یعنی اتحاد شوروی نیز به دلایل مختلف از جمله مشکلات اقتصادی قادر به حمایت جدی و مؤثر از رژیم بعث نبود. در این شرایط، سران رژیم بخش قابل توجهی از درآمدهای نفت را صرف خرید تجهیزات و تسلیحات نظامی می‌کردند. دولت عراق در این سال‌ها به خصوص پس از ۱۹۷۵ تحت هدایت رهبرانی بود که می‌خواستند از طریق توسعه اقتصادی به طرح‌های بلندپروازانه خویش در منطقه، از جمله رهبری جهان عرب برسند (Alnasrawi, 1994:139-145).

در سال‌های نزدیک به جنگ که اقتصاد ایران پس از انقلاب اسلامی و کاهش درآمدهای نفتی شرایط نابسامانی را تجربه می‌کرد، عراق از فرصت موجود استفاده نمود و با توسعه صادرات نفت به دومین صادرکننده اوپک (پس از عربستان سعودی) تبدیل شد. در این سال‌ها، رهبران عراق همچنان تحت تأثیر خاطرات دوره تحریم نفت قرار داشتند. پس از تحریم نفتی ۱۹۷۳ اعراب علیه متحدان غربی اسرائیل و جهش چهار برابری بهای نفت، ایران نه تنها با تحریم‌کنندگان همکاری نکرد، بلکه میزان صادراتش را افزایش نیز داد. این اتفاق برای بسیاری از اعراب تلخ بود. از این رو، دولت صدام حسین در صدد برآمد از آشفته‌گی‌های ناشی از انقلاب اسلامی ایران به عنوان فرصتی جهت جبران گذشته استفاده کند. طی سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۷۸ درآمدهای نفتی عراق نزدیک به ۲/۵ برابر افزایش یافت. به تبع این روند، در سایر شاخص‌های اقتصادی عراق نیز بهبود قابل توجهی حاصل شد (Alnasrawi, 1994: 80).

نرخ رشد اقتصادی عراق در دهه ۱۹۷۰، اساس مشروعیت حکومت و مبنای قدرت ارتش عراق بود و این کشور را الگوی کشورهای عربی کرده بود. صدام حسین در سال ۱۹۷۶، در این باره گفت: «باید این نکته را در نظر بگیریم که تجربه ما تنها به عراق مربوط نمی‌شود، بلکه متعلق به تمامی ملت عرب است» (Hussein Saddam, 1979: 39). در اواخر دهه ۱۹۷۰، اقتصاد عراق به دلیل افزایش قیمت‌های جهانی نفت رشد بالایی داشت. ذخیره ارزی عراق در آغاز جنگ با ایران ۳۵ میلیارد دلار برآورد می‌شد. نرخ رشد سالانه اقتصاد این کشور به ۹/۲۷ درصد رسیده بود و درآمد نفت حدود ۶۶ درصد از تولید ناخالص ملی (یعنی حدود ۲۶ میلیارد دلار) را تشکیل می‌داد. افزایش درآمد نفت



به این کشور اجازه داد تا به نحو آسان‌تری سیاست افزایش قدرت نظامی و توسعه رفاه اجتماعی را اجرا کند (Metz, 1990: 124). در آستانه سال ۱۹۸۰ عراق با ۱۲۸ میلیارد دلار تولید ناخالص ملی، ۳۶ میلیارد دلار ذخایر ارزی، و درآمد سرانه‌ای بالغ بر ۴۰۰۰ دلار، دارای اقتصادی پویا بود. تحلیل‌های انجام شده نشان می‌داد تا پایان قرن بیستم، تولید ناخالص عراق از مرز ۴۰۰ میلیارد دلار (به قیمت واقعی) بگذرد و درآمد سرانه آن به ۱۵۰۰۰ دلار افزایش یابد (زمانی، ژوئن ۲۰۰۳).

با نگاهی کلی به شاخص درآمدهای نفتی ایران و عراق می‌توان تفاوت در شرایط اقتصادی آنها را درک کرد. حدود دو سال پیش از شروع جنگ، اقتصاد ایران شرایط به هم ریخته‌ای داشت. به تبع اعتصابات و شورش‌ها دامنه‌دار، تا پایان سال ۱۹۷۸ اقتصاد ایران به سوی توقف کامل سوق یافت. در دسامبر این سال، صادرات نفت ایران کاملاً متوقف شد. البته از مارس ۱۹۷۹ صادرات نفت ایران تحت حکومت دولت جدید انقلابی در سطحی پایین‌تر از قبل از انقلاب از سر گرفته شد. افزایش شدید قیمت‌های نفت قبل از انقلاب اسلامی تا حدی کاهش صادرات نفت ایران را جبران می‌کرد. به همین دلیل، درآمدهای نفتی ایران به طور شدیدی کاهش نیافت. با وجود کاهش سریع تولید و صادرات نفت، درآمدهای نفتی ایران در سال ۱۹۷۹ به ۱۹/۲ میلیارد رسید. در حالی که در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ این درآمدها به ترتیب در حدود ۲۳/۶ میلیارد دلار و ۲۱/۷ میلیارد دلار بود. اما اقتصاد عراق طی اواخر دهه ۱۹۷۰ رو به رشد بود. تولید نفت این کشور از ۲ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۷۳ به ۲/۷ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۷۸ افزایش یافته بود که حدود ۳۰ درصد رشد نشان می‌داد. این میزان در سال ۱۹۷۹ به حدود ۳/۵ میلیون بشکه در روز رسید. به تبع آن، درآمدهای نفتی عراق به طور چشمگیری افزایش یافت و از ۱/۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ به ۱۰/۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۸ رسید. در سال ۱۹۷۹ درآمدهای نفتی عراق ۹۷/۲ درصد افزایش داشت و به ۲۱/۳ میلیارد دلار رسید. در نه ماه اول سال ۱۹۸۰ نیز که هنوز جنگ شروع نشده بود، درآمدهای نفتی این کشور به ۲۲/۴ میلیارد دلار رسید. در مجموع، در حالی که ایران با کاهش تولید و صادرات نفت وضعیت آشفته‌ای را سپری می‌کرد، عراق از رشد اقتصادی و ساختار زیربنایی اقتصادی مناسبی برخوردار بود (Mofid, 1990: 7-8).

پس از انقلاب اسلامی ایران، دولتمردان عراق ضمن اینکه پیگیر پروژه‌های توسعه اقتصادی بودند، از تحولات سیاسی ایران بیمناک بودند. یکی از چالش‌هایی که عراق را



تهدید می‌کرد، آسیب‌پذیری آن در ترانزیت نفت صادراتی خویش بود. در این برهه، عراق سه مجرای مهم صادرات نفت داشت: ۱. ترمینال موجود در خط ساحلی خلیج فارس که البته از بازدهی بالایی برخوردار نبود، ۲. خط لوله‌ای که از سوریه می‌گذشت، و ۳. خط لوله‌ای که از ترکیه عبور می‌کرد. خطوط لوله‌ها به ویژه خط لوله سوریه در واقع پاشنه آشیلی برای اقتصاد عراق به حساب می‌آمدند. بعلاوه، امکان توسعه بازدهی سواحل خلیج فارس به علت محدودیت‌های جغرافیایی میسر نبود (Workman, March 1991: 18-19). در مجموع، در حالی که اقتصاد عراق در دهه ۱۹۷۰ پیشرفت‌های شگرفی داشت، اما در سال‌های پایانی این دهه و علی‌الخصوص پس از رسیدن صدام حسین به مقام ریاست جمهوری و همچنین انقلاب اسلامی ایران با شرایط نگران‌کننده‌ای همراه شد. اگرچه در یک و نیم سال پس از انقلاب اسلامی شاخص‌های توسعه اقتصادی عراق بهبود قابل توجهی داشت، اما دولتمردان این کشور در مورد آینده روند توسعه کشورشان اطمینان خاطر نداشتند. این احساس ناامنی در شرایطی جریان داشت که بلندپروازی‌های رژیم بعث پس از رسیدن صدام حسین به ریاست جمهوری به شدت تقویت شده بود. دولت صدام که خود را برای رهبری جهان عرب آماده می‌کرد، نیازمند هزینه‌های هنگفت مسئولیت‌مزبور بود. در سیاست خارجی صدام نیز گشایش‌های جدیدی صورت گرفت. از دهه ۱۹۷۰ دولت عراق تلاش داشت مناسبات خویش با جهان غرب را بهبود بخشد. مناسبات عراق با جهان عرب نیز رو به بهبود بود. انقلاب اسلامی ایران در بهبود مناسبات عراق و سایر اعراب، خصوصاً دولت‌های جنوب خلیج فارس نقش مهمی داشت. تمام شرایط برای یک پیشروی اقتصادی - سیاسی آماده بود. با این حال، برخی چالش‌ها آزردهنده به نظر می‌آمدند. از جمله، تحولات سیاسی ایران با دامن زدن به نگرانی رژیم عراق زمینه را برای اتخاذ یک سیاست تهاجمی علیه ایران هموار می‌کرد.

۳. آغاز جنگ و انگیزه‌های اقتصادی آن

پس از انقلاب اسلامی و جریان آشفتنگی‌های سیاسی - اقتصادی ایران، برداشت مقامات عراق این بود که فرصت مناسبی برای استفاده از شرایط ایران فراهم آمده است. اگرچه موضوعاتی چون افزایش صادرات نفت عراق آن هم با قیمت‌های جدید در مجموع بر اوضاع اقتصادی عراق اثر مثبت گذارده بود، اما عراقی‌ها از وضع موجود رضایت نداشتند. از آنجا که آنها در سال ۱۹۷۵ از موضع ضعف تن به قرارداد الجزایر داده بودند،

احساس می‌کردند فرصت مناسب برای انتقام از ایرانی‌ها فرا رسیده است. از سوی دیگر، رژیم بعث سعی داشت از جو انقلابی حاکم بر ایران و به خصوص مسأله صدور انقلاب به مثابه دستاویزی برای ترویج ایران‌هراسی و ایران‌ستیزی در بین افکار عمومی عراق و منطقه استفاده کند. در این فرایند، اشغال سفارت آمریکا در تهران و تشدید فشارهای بین‌المللی علیه ایران به مثابه کاتالیزوری بود که عراقی‌ها را نسبت به آینده تهاجم خوش‌بین کرد. در سال ۱۳۵۹ به تدریج آرایش نظامی عراق در مناطق هم‌مرز با ایران پررنگ‌تر گردید. از شهریور این سال، حملات ایذایی شروع شد تا اینکه در نهایت به حمله گسترده و اشغال‌گرانه ارتش عراق از محورهای جنوب و غرب ایران منتهی شد.

در حالی که قبلاً نحوه تعیین خطوط مرزی در اروندرود محور اختلاف و اعتراض عراق بود، در روزهای نزدیک به جنگ ادعای دولت عراق فراتر رفت و موضوع الحاق بخش‌هایی از خوزستان به سرزمین عراق مطرح گردید. دولت عراق مدعی بود که بخش‌هایی از خوزستان ایران متعلق به عراق بوده و قبلاً توسط ایرانی‌ها غصب شده است. از این رو، هدف عراق از حمله به ایران بازپس‌گیری مناطق غصب شده می‌باشد. در ۲۶ شهریور ۱۳۵۶ (۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰) دولت عراق طی یک یادداشت رسمی به طور یکجانبه قرارداد الجزایر را لغو کرد. یک روز پس از لغو قرارداد، سخنگوی وزارت امور خارجه عراق اعلام کرد کلیه کشتی‌ها و نفت‌کش‌هایی که قصد عبور از شط‌العرب را دارند، موظفند پرچم عراق را بر عرشه خود نصب کرده و مالیات عبور را نیز که مبلغ آن در بغداد تعیین می‌شود، بپردازند. وزارت خارجه این کشور اعلام کرد مقصد کشتی‌ها هرکجا که باشد، حتی اگر قصد لنگر انداختن در بنادر ایران را داشته باشند، مشمول این قانون می‌شوند (جعفری ولدانی، ۱۳۶۷: ۴۶). نیروی دریایی عراق در ۲۹ شهریور سه فروند کشتی تجاری ایران را در دهانه فاو متوقف کرده و از آنها خواست تا طبق قانون جدید رفتار کنند. مقاومت ایران در برابر این فشارها - که از قبل نیز توسط عراقی‌ها پیش‌بینی شده بود - بهانه‌ای شد تا ارتش این کشور در ۳۱ شهریور تهاجم و اشغال‌گری خویش در خاک ایران را آغاز کند (درویشی، ۱۳۷۸: ۱۴۷-۱۴۵).

ماهیت رفتار عراق در آغاز جنگ نشان می‌دهد که این کشور به موضوعاتی نظیر اصلاح قرارداد الجزایر یا حتی بازگشت جزایر سه گانه به امارات - که از سوی دولت صدام حسین بر آن تأکید می‌شد - قانع نبود. گزینه مهم‌تر برای عراق، اشغال خوزستان یا حتی الامکان بخش‌های استراتژیک آن شامل خرمشهر و آبادان بود. پس از اشغال برخی

نواحی مرزی ایران از جمله خرمشهر، نثریات غربی از جمله نیویورک تایمز ادعا کردند با این اشغال، عراق تازه به بخشی از اهداف خود رسیده است. فرایند اشغال‌گری با ادعای مالکیت عراق بر سرزمین‌های اشغال شده و تلاش برای تغییر هویت آنها همراه بود. عراقی‌ها برای خوزستان واژه عربستان را برگزیده بودند و برای شهرهای خرمشهر، آبادان و سوسنگرد به ترتیب از واژه‌های محمره، عبادان و خفاجیه استفاده می‌کردند. این تغییرات نشان داد که عراقی‌ها، نه صرفاً به منظور یک اشغال موقتی بلکه برای ماندن و مالکیت آمده‌اند. (درویشی، ۱۳۷۸: ۱۵۸). پس از اشغال خرمشهر برخی مطبوعات عراق صراحتاً اعلام کردند که این شهر سرزمین اجدادی عراقی‌هاست و ارتش عراق آن را برای ابد بازپس گرفته است. همچنین مقامات عراق اعلام کردند مناطق اشغال شده را در شبکه پست و تلفن خود ادغام می‌کنند. دولت عراق تلاش داشت اذهان عمومی از جمله ساکنان مناطق اشغالی را متقاعد کند که عراق سرزمین‌های خودش را بازپس گرفته و در صدد کنترل مجدد آنهاست (منصوری، ۱۰ مرداد ۱۳۹۰).

تا پیش از جنگ، استان خوزستان جزو آبادترین و استراتژیک‌ترین نواحی ایران بود. بخش عمده درآمد ناخالص داخلی و بودجه دولت ایران از فروش نفتی حاصل می‌شد که از این استان استخراج می‌گردید. خرمشهر در مقام یکی از قطب‌های اقتصادی ایران دارای بنادری پررونق و اسکله‌های فعال بود. همجواری این شهر با اروندرود و نزدیکی آن به خلیج فارس، موقعیت تجاری ممتازی به این شهر بخشیده بود. علاوه بر این، خوزستان از مزیت‌های اقتصادی دیگری نظیر نخلستان‌های بزرگ، پالایشگاه، و انبارهای قطعات صنعتی برخوردار بود. با این اوصاف، واضح است یکی از اهداف استراتژیک عراق تصاحب منابع اقتصادی استراتژیک ایران بود.

تسلط بر خوزستان ضمن اینکه عراق را به لحاظ منابع درآمدی در موقعیت ممتازی قرار می‌داد، موقعیت ایران را به شدت متزلزل می‌ساخت. به عبارت دیگر بازی ایران و عراق بر سر خوزستان یک بازی با حاصل جمع صفر بود. در صورتی که این سناریو تحقق می‌یافت، موقعیت اقتصادی ایران در برابر عراق و به طور کلی کشورهای عربی به شدت تضعیف می‌شد. در آن صورت، موقعیت سیاسی و استراتژیک ایران نیز آسیب جدی می‌دید. بر این اساس بود که ارتش عراق پس از مشاهده مقاومت سرسختانه ایرانی‌ها، به تخریب گسترده در این منطقه اقدام کرد تا حتی‌الامکان از احیاء موقعیت ایران جلوگیری کند.



خروج از تنگنای ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک یکی دیگر از اهدافی بود که عراق انتظار داشت با اشغال خوزستان بدان دست یابد. در مباحث گذشته اشاره شد که عراق به علت محدودیت دسترسی به آب‌های آزاد همواره با مشکل ترانزیت کالاهای تجاری از جمله نفت مواجه بود. محدودیت در بر خورداری از سواحل آزاد باعث وابستگی عراق به همسایگانش به خصوص در موضوع صادرات نفت شده بود. در صورت اشغال خوزستان، مشکل تنگنای استراتژیک رفع می‌شد؛ چرا که عراق علاوه بر آب‌های اروندرود به سواحل خوزستانی خلیج فارس دست می‌یافت. یکی از اهداف اساسی تلاش عراق در تغییر هویت خوزستان و ادعای مالکیت تاریخی بر آن، همین موضوع بود. تسلط بر خوزستان می‌توانست به مراودات تجاری عراق رونق بیشتری بخشیده و امنیت اقتصادی عراق را بهبود بخشد.

در نهایت، ذکر این نکته نیز مهم است که عراق در آن زمان ضمن خصومت با ایران با قدرت‌های جهان عرب به ویژه عربستان سعودی رقابت داشت. اشغال خوزستان می‌توانست موقعیت عراق را در برابر عربستان به سرعت بهبود بخشد. در سال ۱۹۷۹ میزان تولید نفت عراق حدود ۳/۵ میلیون بشکه در روز بود، در حالی که عربستان بیش از ۹ میلیون بشکه در روز تولید داشت (دژپسند و رئوفی، ۱۳۸۷: ۴۱). بعلاوه عربستان به دلیل بر خورداری از سواحل آزاد و گسترده، امتیازات استراتژیک ویژه‌ای داشت. عراق در صدد بود از طریق تصاحب منابع نفتی خوزستان، سطح تولید خود را به عربستان نزدیک‌تر کرده و موقعیت استراتژیک خویش را در خلیج فارس بهبود بخشد. رژیم صدام حسین بر این واقعیت واقف بود که بدون اتکا به یک اقتصاد قدرتمند و پیشرفته، داعیه رهبری جهان عرب نیز به مشکل بر می‌خورد.

۴. نتیجه تهاجم

یکی از عواقب مخربی که هر تهاجم نظامی ممکن است به دنبال داشته باشد، گسترش و تطویل غیرقابل کنترل آن است. این فرایند، زمانی مخرب‌تر می‌شود که گسترش و تطویل جنگ با ناکامی در دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده همراه باشد. گسترش و تطویل غیرقابل کنترل جنگ دو علت عمده دارد: اول اینکه به علت هزینه‌های مالی و جانی بالای جنگ، خاتمه دادن به تهاجم بدون دستیابی به نتیجه، می‌تواند مشروعیت و موقعیت حکومت مهاجم را به شدت به چالش بکشد. بر این اساس، دولت‌های مهاجم تلاش



می‌کنند به هر طریقی از جمله افزایش سرسام‌آور هزینه‌ها، جنگ را به نتیجه برسانند. علت دوم این است که دولت مهاجم بر رفتار واکنشی دولت تحت تهاجم کنترل ندارد. ممکن است مدتی پس از شروع جنگ، دولت مهاجم به عقب‌نشینی تا مرزهای گذشته راضی گردد، اما دولت تحت تهاجم در پی انتقام یا تضعیف طرف مقابل باشد و به همین دلیل به شرایط عقب‌نشینی آن رضایت ندهد. از این روست که دولت مهاجم باید به قدری قدرتمند بوده و بر اوضاع و احوال احاطه داشته باشد که احتمال چنین سناریویی را منتفی کرده یا به حداقل رساند.

خطای اصلی رژیم صدام این بود که در مورد نتایج احتمالی جنگ تصور بسیار خوش‌بینانه و ساده‌انگارانه‌ای داشت. برداشت رژیم این بود که دولت تازه تأسیس ایران هم بی‌تجربه و ضعیف است، و هم از پشتوانه بین‌المللی کافی برخوردار نیست؛ از این رو، تهاجم و اشغال متمر ثمر خواهد بود. بعضی‌ها شناخت درستی از جو انقلابی حاکم بر ایران نداشتند و تصور نمی‌کردند روحیه انقلابی جاری در ایران می‌تواند نتیجه جنگ را دگرگون کند. شواهد و مدارکی که از برخی نظامیان عراقی از جمله اسیران جنگ به دست آمد، حاکی از آن است که ارتش عراق قصد داشت شهرهای خرمشهر، آبادان، اهواز، دزفول، مسجد سلیمان، و برخی دیگر از نقاط نفتی استان خوزستان را ظرف مدت ۱۰ الی ۱۴ روز تصرف کند. حال آنکه تنها اشغال خرمشهر حدود ۳۴ روز به طول انجامید و پس از آن پیشروی در خاک ایران کند و متوقف گردید. در نهایت نیز، با تجدید سازمان نیروهای ایرانی تقریباً کلیه مناطق اشغالی آزاد شدند (دژپسند و رئوفی، ۱۳۸۷: ۴۲). پس از این فرایند، در حالی که عراق خود را آماده مصالحه نشان می‌داد، نیروهای ایرانی وارد خاک عراق شدند تا ضمن بازپس‌گیری مناطق اشغالی و جبران خسارات وارده، رژیم عراق را در موضع ضعف قرار داده و از اقدام به تهاجم مجدد باز دارند.

کشاکش میان نیروهای دو کشور باعث شد جنگ به مدت هشت سال به طول بیانجامد، بدون اینکه رژیم صدام به اهداف از پیش تعیین شده جنگ دست یابد. در حالی که در سال ۱۹۸۰ پیش از آغاز جنگ، اقتصاد عراق در حال رونق و پیشرفت بود، ورود به جنگ نه تنها کمکی به این رونق و پیشرفت نکرد، بلکه اقتصاد عراق را با شرایط مصیبت‌باری همراه ساخت. از سال ۱۹۸۲ فرایند توسعه اقتصادی عراق به عللی از جمله کاهش صادرات نفت و هزینه‌های بالای جنگ به مشکلات اساسی برخورد، به نحوی که دولت ناچار شد به برنامه‌های ریاضتی را در سطح کشور اتخاذ کند (Alnasrawi, 1994: 142). عراق در



عین حال مجبور به استقراض گسترده از برخی دولت‌های عربی شامل عربستان سعودی و کویت شد. واردات عراق از ۴/۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۸ به ۲۱/۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۲ رسید که افزایشی بیشتر از ۴۰۰ درصد را نشان می‌دهد. در حالی که درآمدهای صادراتی این کشور از جمله در بخش نفت به شدت تنزل کرده بود. تا سال ۱۹۸۳ صادرات نفت عراق به حدود ۷۴۰ هزار بشکه در روز تنزل یافت. بمباران تأسیسات نفتی عراق توسط ایران و قطع جریان نفت این کشور از خط لوله سوریه توسط دولت حافظ اسد - که در این سال‌ها با ایران همکاری می‌کرد - از عوامل مهم این کاهش بودند. کاهش بهای نفت نیز مشکل دیگری بود که طی سال‌های جنگ گریبان دولت عراق را گرفت و بر مشکلاتش افزود. از عوامل مهم کاهش بهای نفت، اقدام عربستان سعودی به افزایش تولید نفت بود که نارضایتی صدام حسین را در پی داشت. با این حال، بین سال‌های ۸۲-۱۹۸۱ ایران توانست صادرات نفت خود را از ۸۵۵ هزار بشکه در روز به ۱/۸ میلیون بشکه در روز افزایش دهد و همین موضوع نیز در کاهش بهای نفت مؤثر بود. به تبع این شرایط، درآمد نفتی عراق از ۲۶/۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۱ به ۶/۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۶ تنزل یافت (Alnasrawi, 1994: 80-86).

جنگ با ایران بجای کمک به امنیت اقتصادی و رونق توسعه اقتصادی، باعث شد توسعه اقتصاد عراق متوقف شود. با افزایش هزینه جنگ، هزینه‌های سازندگی و توسعه به سرعت کاهش یافت. برای مثال، مخارج توسعه فقط بین سال‌های ۸۳-۱۹۸۲ از ۳/۹ میلیارد دلار به ۶۷۰ میلیون دلار تنزل یافت. در عین حال، جاه‌طلبی‌های صدام باعث شد هزینه‌های محدود عمرانی نیز صرف پروژه‌های پرستیژجویانه مثل متروی بغداد شود که اینها نیز بنا به دلایلی از جمله مشکلات مالی نیمه‌کاره رها شدند. این‌گونه اختلالات، ناشی از کاهش کمک‌های مالی دولت‌های عربی نیز بود (Alnasrawi, 1994: 89-91).

صدام در حالی به آتش‌بس با ایران تن داد که ضمن تخریب اقتصاد عراق، از نحوه عملکرد متحدان عرب از جمله عربستان سعودی و کویت در طول جنگ ناراضی بود و حاضر به بازپرداخت دیون آنها نبود. این موضوع موجب بروز اختلاف شد که تهاجم عراق به کویت و جنگ بعدی با آمریکا و تحریم‌های بین‌المللی را به دنبال داشت. بدین ترتیب صدام حسین با ویران ساختن پایه‌های اقتصاد عراق، سودای رهبری جهان عرب را نیز کنار گذاشت. کشوری که در سال ۱۹۸۰ در زمان شروع حمله به ایران حدود ۳۵ میلیارد دلار ذخایر ارزی داشت، در سال آخر جنگ با حجم سنگینی از بدهی خارجی

(بین ۷۰ تا ۹۰ میلیارد دلار) مواجه بود. حمله به کویت مشکلات این کشور را چند برابر کرد. در سال ۱۹۹۱، عراق به جبران خسارات وارده به کویت محکوم شد که حدود ۱۰۰ میلیارد دلار برآورد شده بود (رک: دژپسند و رئوفی، ۱۳۸۷: ۴۷-۴۲). با این حال، موضوع خسارات وارده به ایران همچنان بلا تکلیف باقی ماند. خسارات ناشی از حمله به کویت را می‌توان نوعی پیامد غیرمستقیم حمله به ایران تصور کرد، چرا که عمده‌ترین محرک حمله به کویت، بحران اقتصادی ناشی از جنگ با ایران بود. در عمل، نتیجه این تهاجم برای اقتصاد عراق به مراتب سنگین‌تر و مخرب‌تر ظاهر شد.

نتیجه‌گیری

در مباحث نظری مقاله تأکید شد که انگیزه‌های اقتصادی تحت شرایط خاصی می‌تواند محرک منازعه و تهاجم باشند. در رویکردهای مارکسیستی، میل گسترش در نظام‌های سرمایه‌داری عاملی برای جنگ به حساب می‌آید. اما از آنجا که نظام اقتصادی عراق در آستانه جنگ با ایران فاقد مشخصه‌های یک نظام سرمایه‌داری مهاجم بود، از رویکرد مرکانتیلیستی برای تبیین نظری حمله عراق به ایران استفاده شد. بر اساس این رویکرد که بنیان رئالیستی دارد، توانمندی اقتصادی عنصری کلیدی برای قدرت ملی به حساب می‌آید. از آنجا که عرصه روابط بین‌الملل عرصه رقابت بر سر قدرت است، یکی از محورهای منازعات دولت‌ها رقابت بر سر ثروت یا تحکیم اقتصاد ملی است. این رقابت در شرایط خاصی می‌تواند زمینه‌ساز اقدامات نظامی تهاجمی از سوی یک کشور علیه کشورهای دیگر باشد.

دولت عراق در آستانه جنگ با ایران در شرایط اقتصادی رو به پیشرفتی قرار داشت. طی دهه ۱۹۷۰ برنامه‌های متنوعی در راستای توسعه و آبادانی این کشور به کار گرفته شد. درآمدهای سرشار نفتی در رونق‌دهی به اقتصاد عراق نقش مهمی داشتند. با وجود اینکه عراق به لحاظ شاخص‌های صنعتی، کشور عقب‌مانده‌ای به حساب می‌آمد؛ اما دولت‌مردان این کشور امیدوار بودند از طریق درآمدهای نفتی به صنعت کشور تحرک بخشند. در دوره پس از انقلاب که ایران شرایط سیاسی - اقتصادی نابسامانی داشت، رژیم صدام حسین تلاش کرد از این وضعیت به عنوان یک فرصت بزرگ استفاده کند. یکی از عوامل مهم محرک رژیم در حمله به ایران این بود که با اشغال خوزستان ایران ضمن تصاحب منابع سرشار این استان، جغرافیای عراق را از تنگنای استراتژیک خارج کرده و



اقتصاد ملی وابسته به نفت عراق را امن تر سازد. عراق در عین حال امیدوار بود با اشغال خوزستان، ایران را از دسترسی به منابع اقتصادی استراتژیک خویش محروم کرده و به تبع آن موقعیت سیاسی بین‌المللی جمهوری اسلامی را متزلزل سازد.

رژیم عراق انتظار داشت با یک حمله برق‌آسا نقاط استراتژیک خوزستان را تصرف کرده و به خاک عراق ملحق سازد. اشتباه بزرگ رژیم عراق این بود که در مورد قدرت ملی دولت نوپای جمهوری اسلامی برآورد درستی نداشت. از این رو، حمله به ایران بجای فرصت‌طلبی به یک فرصت‌سوزی تبدیل شد. اقتصاد ملی عراق با عواقب مخربی مواجه شد. خساراتی که عراق در طول جنگ متحمل شد، عمدتاً خسارات مستقیم بودند، اما خسارات غیرمستقیم جنگ برای این کشور سنگین‌تر بود. از آنجا که حمله به کویت از آثار شکست عراق در جنگ با ایران بود، پیامدهای فاجعه‌بار آن برای اقتصاد عراق را می‌توان در زمره عواقب غیرمستقیم حمله به ایران تلقی کرد.



منابع

درویشی، فرهاد (۱۳۷۸) «تمهیدات سیاسی و نظامی عراق برای آغاز جنگ» به کوشش فرهاد درویشی و دیگران، ریشه‌های تهاجم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
دژپسند، فرهاد و حمیدرضا رئوفی (۱۳۸۷) **اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

زمانی، هادی (ژوئن ۲۰۰۳)، «بازسازی عراق، چالش‌ها و مخاطرات» قابل دسترس در تارنمای ذیل:

www.hadizamani.com

لنین، ولادیمیر (۱۳۸۴) **امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری**، ترجمه مسعود صابری، تهران: نشر طلایه پرسو.
منصوری، اسماعیل (۱۰ مرداد ۱۳۹۰) «تجاوز عراق، اشغال خرمشهر، و واکنش کشورهای منطقه»، قابل دسترسی

در تارنمای ذیل: www.rasekhoon.net

Alnasrawi, Abbas (1994), **The Economy of Iraq**, London: Greenwood.

Billon, Philippe Le (2000) "The Political Economy of Resource Wars" Jakkie Cilliers and Christian Dietrich, eds., **Angola's War Economy**, Pretoria: Institute for Security Studies.

Coulomb, Fanny (2004) **Economic Theories of Peace and War**, London & New York: Routledge.

Frieden, Jeffrey A. and David A. Lake (2000) "Introduction: International Politics and International Economics" Jeffrey A. Frieden and David A. Lake, eds. **International Political Economy: Perspectives on Global Power and Wealth**, 4th edn, London: Routledge, 1-16.

Gilpin, Robert, with the assistance of Jean M. Gilpin (1987) **The Political Economy of International Relations**, Princeton, NJ: Princeton University Press.

Harvey, David (2003) **The New Imperialism**, Oxford & New York: Oxford University press.

Metz, Helen Chapin, ed., (1990) **Iraq: A Country Study** (Area Handbook Series), Washington: U.S. Government Printing Office.



Mofid, Kamran (1990) **The Economic Consequences of the Gulf War**, London & New York: Routledge.

Saddam Hussein (1979) **Social and Foreign Affairs in Iraq**, A Collection of Speeches by Saddam Hussein, 1971 to 1977, translated by Khalid Kishtainy, London: Croom Helm.

Waltz, Kenneth N. (2001) Man, **The State, and War: A Theoretical Analysis**, Originally Published in 1959, New York: Columbia University Press.

Workman, Thom (March 1991), "The Social Origins of the Iran-Iraq War", **CISS Working Paper**, York University, Retrieved October 25, 2012, available at: www.yorku.ca



٤٦

سال اول

شماره ٣

پائیز ١٣٩١